

## خانواده و روابط خانوادگی در ضرب‌المثل‌های فارسی

دکتر حسن ذوالفقاری<sup>۱</sup>

### چکیده

مثل‌ها جمله‌هایی کوتاه، گاه استعاری و آهنگین، مشتمل بر تشبیه با مضمون حکیمانه و برگرفته از تجربیات مردم هستند. در این جملات کوتاه مفاهیم بسیاری قابل بازیابی است. مفاهیمی که گاه تکمیل‌کننده فرهنگ عمومی یک جامعه هستند. در این مقاله مثل‌هایی مورد اشاره واقع شده‌اند که در آنها به اعضای خانواده و روابط میان آنها اشاره شده است. این اعضا عبارتند از: زن (همسر)، مرد (شوهر)، پدر، مادر، دختر، پسر، برادر، خواهر، داماد، عروس، باجناب، جاری، خاله، عمه، دایی و عمو. بررسی هر کدام از این مثل‌ها ویژگی‌های این شخصیت‌ها را در میان افراد جامعه و در فرهنگ مردم تا حدودی آشکار می‌سازد.

**کلیدواژه‌ها:** ادبیات شفاهی، ضرب‌المثل، خانواده در ادبیات شفاهی،

خانواده در مثل‌ها، اعضای خانواده در مثل‌ها

---

۱. دکترای ادبیات فارسی و عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

## مقدمه

ضرب‌المثل‌ها علاوه بر آن که آینه زندگی امروز هستند، انعکاس‌دهنده و سند معتبر فرهنگ عقاید، اندیشه‌ها و باورهای گذشتگان نیز هستند. مطالعه مثل‌ها به ما نشان می‌دهد که پدران و نیاکان ما چگونه فکر می‌کرده‌اند و ما را با روحيات آنان آشنا می‌سازد. از میان انبوه امثال می‌توانیم اساسی‌ترین مفاهیم فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی را استخراج و استنباط کنیم. طبیعی است که نسل آینده با اتکا به چنین ذخیره فرهنگی می‌تواند به سنت‌های پسندیده تاسی جوید و آن‌ها را پیش روی خود قرار دهد و سنت‌ها و هنجارهای منفی را از مدار زندگی خارج سازد. از این حیث مطالعه مردم‌شناسانه و جامعه‌شناختی و تاریخی امثال برای محققان این رشته‌ها، روشن‌کننده بسیاری از حقایق خواهد بود. زیرا سال‌ها باید از عمر مثلی بگذرد تا آن که بر زبان مردم جاری شود. امروزه بسیاری از امثال کهن هنوز میان مردم رواج دارد که این امر نشان می‌دهد، بسیاری از عادات و خلیات امروز مردم، شبیه به عادات و رسوم قرن‌ها پیش است و این نکته در مطالعات مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی قابل تأمل و توجه است.

بسیاری از مثل‌ها بازگوکننده حقایق فرهنگی و روشنگر نقاط کور تاریخ و فرهنگ ماست. حقایقی که دستیابی به آنها در کتب تاریخی امکان‌پذیر نیست. با کاوش در واژگان امثال درمی‌یابیم تمامی این واژگان برگرفته از تمامی ابعاد زندگی مردم اعم از خوراک، پوشاک، معماری، داد و ستد، ابزار و وسایل، حیوانات و گیاهان، تیپ‌ها و طبقات اجتماعی است. مثل‌ها از این حیث، بازتابی از زندگی مردم هستند. از یک سو، تمامی زندگی به شکلی زنده و پرجاذبه در مثل‌ها دیده می‌شود و از سوی دیگر، تمامی قوانین و قواعد اجتماعی، اخلاقی و دینی به شکلی ساده از زبان مثل‌ها روایت می‌شود تا قابل فهم برای همگان گردد. این قوانین در ظرف مثل‌ها ریخته می‌شود و با

## خانواده و روابط خانوادگی در ضرب‌المثل‌های فارسی ❖ ۱۳۹

تجربیات ملموس و محسوس خودِ مردم گره می‌خورد و از این‌روست که بسیار پذیرفتنی و اقتناع‌کننده می‌شود.

### مفهوم خانواده

خانواده گروهی است متشکل از افرادی که از طریق پیوند زناشویی، هم‌خونی یا پذیرش، با یکدیگر به عنوان شوهر، زن، مادر، پدر، برادر، خواهر و فرزند در ارتباط متقابلند و فرهنگ مشترکی پدید آورده و در واحد خاصی زندگی می‌کنند (ساروخانی، ۱۳۷۵: ذیل خانواده). در این مقاله به ضرب‌المثل‌هایی که در آنها از اعضای خانواده نام برده شده، اشاره می‌شود.

### خانواده در امثال فارسی

علاوه بر شرع و قوانین مدون یکی از منابع تأثیرگذار در توضیح و تعبیر قوانین خانواده «سنت و عرف» است. عرف از رفتار، گفتار، ادبیات و منش مردم استنباط می‌شود. یکی از منابع عرفی، فرهنگ و ادب عامه است. در این مجموعه موضوع‌های مختلفی وجود دارند که خانواده و مسایل مربوط به آن نیز از آن جمله هستند. روابط خانوادگی میان زن و شوهر، پدر و مادر و فرزندان و اقوام در ادبیات عامه و به خصوص امثال فارسی متجلی است. اگرچه مایه اصلی ادبیات عامیانه اغلب بسیار کهنه است، با این حال چون بازتاب‌دهنده عقاید عامه است و بر این عقاید تأثیر می‌گذارد، بررسی و ارزیابی آن، ارزشمند است. فراوانی مثل‌ها درباره خانواده و اعضای آن به شرح جدول زیر است.<sup>۱</sup>

۱. این جدول از مثل‌های موجود در منبع زیر تنظیم شده است:  
حسن ذوالفقاری (۱۳۸۹) فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی، ۲ جلد، تهران: معین.

ردیف	اعضای خانواده	تعداد امثال	درصد
۱.	زن (همسر)، برادرزن، پدرزن، مادرزن، خواهرزن	۱۷۴۸	۲۱
۲.	مادر / مادربزرگ	۹۹۶	۱۲
۳.	پدر / پدربزرگ	۹۳۶	۱۲
۴.	دختر	۸۳۶	۱۱
۵.	بچه / فرزند / اولاد	۶۶۷	۷
۶.	پسر	۵۵۶	۶
۷.	عروس	۵۴۲	۶
۸.	مرد (شوهر)، پدرشوهر، مادرشوهر، برادرشوهر، خواهرشوهر	۵۲۵	۶
۹.	برادر، برادرزاده	۴۸۸	۵/۵
۱۰.	خواهر، خواهرزاده	۱۹۸	۲/۵
۱۱.	خاله، پسرخاله، دخترخاله، شوهرخاله	۱۹۰	۲/۵
۱۲.	داماد	۱۸۳	۲/۵
۱۳.	دایی، پسردایی، دختردایی، زن دایی	۱۷۰	۱/۵
۱۴.	عمو، پسرعمو، دخترعمو، زن عمو	۱۴۰	۱/۵
۱۵.	هوو	۷۸	۱
۱۶.	عمه، پسرعمه، دخترعمه، شوهرعمه	۶۵	نیچ
۱۷.	والدین (پدر، مادر)	۴۸	نیچ
۱۸.	جاری	۳۹	نیچ
۱۹.	نوه / نتیجه	۲۷	نیچ
	<b>جمع</b>	<b>۸۴۳۵</b>	<b>۱۰۰</b>

### زن (همسر)

زن رکن خانواده است. اغلب ضرب‌المثل‌ها از زبان مردان و خطاب به زن گفته شده است و در اندکی از آنها زنان، مردان را مخاطب قرار می‌دهند. اغلب مثل‌ها جایگاه زن و شوهر را در زندگی مشترک نشان می‌دهند: آستر رویه را نگاه می‌دارد و زن شوهر را. (از: شکورزاده) خاک زن و شوهر را از یک‌جا برداشته‌اند. (قشقای) مرد کاری، زن کاری، تا بگردد روزگاری. (از: بهمیناری)

## خانواده و روابط خانوادگی در ضرب‌المثل‌های فارسی ❖ ۱۴۱

زن در امثال ستون زندگی است: آتش را خاکستر، بار اسب را ریسمان، ماهی را سنگ، سیل را سد، خانه و زندگی را باید زن نگه دارد. (رامسری) خانه آبادکن، زن است. (قشقایی)

زن مدیر خانه است: زن بنّاست و مرد کارگر. (کردی)

معیارهای زن خوب نیز در امثال، درستی کردار، سلامت و شادابی همسر عنوان شده است: زن که خوب باشد، شوهر پیر نمی‌شود. (کرمانجی) زن اگر خوب باشد، بهشت این دنیا است. (ترکمنی) زن خوب مرد را به دولت می‌رساند و زن بد مرد را خانه خراب می‌کند. (از: شکورزاده) البته زنان متفاوتند: زن هست که خانه خراب می‌کند، زنی هست که کاشانه برپا می‌کند. (آذری)

### مرد (شوهر)

شوهر در امثال تمام دارایی زن است: خانه‌ای که مرد در آن نیست، سگ و گربه‌اش هم زور می‌گویند. (نهایندی) خانه‌ای که مرد نباشد، نه چراغش نور دارد و نه پلویش بو. (شهمیرزادی) شوهرت شوهر باشد، خانه‌ات کنار سنگ باشد. (بختیاری) چراغ دل زن، شوهر اوست. (از: شکورزاده) مرد تاج سر، سایه سر. (مشهدی) پیش زن گرمی‌تر از شوی نیست. (تاریخ طبری: ۱۷۸)

زن باید سازگاری کامل با همسرش داشته باشد: دختر باید با چادر به خانه شوهر برود و با کفن بیرون بیاید. (از: شکورزاده) باران بهار [یا تابستان] مثل دعوی زن و شوهر است. (رامیانی) دعوا و مرافعه چاشنی زندگی زن و شوهر است. (تهرانی) دعوی زن و شوهر دروغ است، نباید باور کرد. (خوزستانی) دعوی زن و شوهر مانند باران بهاری است. (گیلکی)

آتش خوب است با دم و دودش، برادر خوب است اما نه چون شوهر. (کرمانشاهی) مادرم باشد پدرم باشد، بیشتر از همه شوهرم باشد. (شوشتری) مادرم عزیز، پدرم عزیز، عزیزتر از همه شوهرم. (شوشتری) هلو از پلو شیرین‌تر است و شوهر هم از برادر. (تنکابنی)

## ۱۴۲ ❖ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

شوهرخوب از دید زن باید چند صفت را داشته باشد؛ کاری باشد: شوهر ریسمان به کمر بهتر از پسری است که شال کمر ترمه‌ای دارد. (آذری) مردمی، جوان و دلخواه باشد: آردم توی پوست کدو باشد، مردم مجلسی باشد. (برازجانی) شوهرم جوون باشه، آردم تو سُرْمه دون باشه. (از: شکورزاده) شوهرم دلخواه و دوست‌داشتنی باشد، جایم زیر بوته باشد. (آذری)

برای برخی زنان گاهی زندگی مشترک سختی‌هایی به همراه دارد: دلم خوش است شوهر دارم، سایه بالا سر دارم. (از: شکورزاده) نگو شوهر، بگو آقابالاسر. (تهرانی) شوهر من اگر مرد بود، چرا رنگ زخم زرد بود؟ (از: شکورزاده) خانه بابا نان و پسته، خانه شوهر غم و غصه. (از: کوچه) خانه بابا ناز و نیاز، خانه شوهر نان و پیاز. (سیرجانی) شوهر کردن خوب است، اما قبا شستن سخت است. (سیستانی)

## پدر و مادر

جایگاه مادر بسیار بلند است: تا آنجا که «بهشت زیر پای مادران است» و مادر میوه نایاب است. (بروجردی) خانه بدون مادر مثل قبرستان است. (تکابی) «یاری بهتر از مادر و دیاری بهتر از وطن نیست.» (قشقایی) مادر همچون در مسجد است، نه می‌توانی آن را به آب بزنی نه آتش. (سمنانی)

احترام به پدر و مادر لازم است: پدر و مادر در مسجد هستند، نه می‌توان گند نه می‌شود سوزاند. (بیرجندی) پدر و مادر عزیز، نادر و ارزشمند هستند: پدر و مادر، دوست بدون رشوه هستند. (تبریزی) پدر و مادر میوه نایابند. (از: دهخدا) پدر و مادر جواهر نایابند. (از: کوچه) پدر و مادر وابسته فرزند هستند: نَفَسِ پدر و مادر بند است به نَفَسِ اولاد. (از: شکورزاده) فرزندان برای پدر و مادر عزیزند: طفل اگر توده خاکستر است نور دو چشم پدر و مادر است. (از: بهمیناری)

نقش تربیتی پدر و مادر انکارناپذیر است: بچه گنجشک، از پدر و مادر خود جیک جیک یاد می‌گیرد. (بیرجندی) حرف پدر و مادر خاری است که بر دل آدم می‌خورد. (همان)

مادر بسیار مهربان، دلسوز، سرشار از عشق و عاطفه و فرزند دوست است. برای مادر، فرزندش بسیار عزیز، زیبا و شیرین است: خاله سوسکه از دیوار بالا می‌رفت، ننه‌اش می‌گفت: «قربان دست و پای بلوریت.» (از: کوچه) جوجه تیغی پشت بچه‌اش دست می‌کشد و می‌گوید: «چه پشت نرمی داری.» (دامغانی) برای لاک‌پشت بچه خودش شیرین است. (آذری) به کلاغ گفتند: «بچه‌ت سیاه است.» گفت: «برای خودم شکر پاره است.» (ساوه‌ای)

رابطه مادر و فرزند مثل گوشت و ناخن است: ننه و بچه، گوشت و ناخن. (زرقانی) مادر مراقب همیشگی فرزند است: مادبان نجیب، کره‌اش را در آغوش خود نگه می‌دارد. (آذری) شیر مادر با خود مهر و محبت دارد: مهری که در شیر است تا جان هست هست. (خوانساری) تاحدی که: کاری که شیر می‌کند، شمشیر نمی‌کند. (از: شکورزاده) مهر مادری قابل قیاس با دایه نیست: دایه را دامن سوزد و مادر را دل. (از: سخن) چه مادری که از دایه مهربان‌تر نباشد. (از: شکورزاده)

هیچ چیز و هیچ کس جای مادر را نمی‌گیرد: خاله، ننه نمی‌شه، عمو، بابا. (همدانی) زن بابا دلبر می‌شود، مادر نمی‌شود. (از: شکورزاده) زن پدر، مادر نمی‌شود. (همان) نه خواهر جای مادر را می‌گیرد و نه برادر جای بابا. (دزفولی) طفل از پدر یتیم نمی‌ماند، از مادر می‌ماند. (آذری) از این رو حقوق مادر بسیار زیاد است: حق مادر نگاه‌داشتن بهتر از حج کردن است (از: دهخدا) و حق مادر همان حق خداست (آذری) و نباید از او به زشتی یاد کرد: اگر مادر خودت را دوست داری نام مادر کسی را به زشتی نیاور. (لکی) حلال کردن مادر آن قدر مهم است که: اگر مادر حلال نکند، خاک قبول نمی‌کند (بیرجندی)

و اما پدر از هر جهت انتقال‌دهنده صفات به فرزندان است: آنچه پدر ریخته فرزند جمع می‌کند (آذری) یا پسر اگر به پدر نبرد اجاق کور است (بختیاری) اطاعت از پدر واجب است و فرمان پدران، طاعت یزدان است. فرزندان میراث‌خوار پدر هستند: کشت پدران درو کنند فرزندان. (بیرجندی) میراث مهم شغل پدر است: پدر پیشه، تیر تیشه. (از: دهخدا) کاسه کنم، کوزه کنم، کسب پدر پیشه کنم. (زرقانی) کس نگیرد جای پدر یا به شود یا بتر. (از: کوچه)

با این همه فرزند به پدر بی‌توجه است: اگر بچه به زمین بیفتد پدر برایش می‌گیرد و اگر پدر به زمین بخورد بچه به او می‌خندد. (لری) پدر عمری نان به فرزند می‌دهد، فرزند یک روز نمی‌تواند نان به پدر بدهد. (لارستانی)

### پسر و دختر

پسر دوستی در فرهنگ جامعه ریشه دوانده است: خانه پسر دار را شب نمی‌گیرد. (بختیاری) زنی که پسر نداشته، یک کچه قیمت نداشته. (رامسری) پسر خوب از زن خوب به دنیا می‌آید. (لری) پسر نعمت، دختر رحمت. (کرمانی) فرزند پسر، چراغ خانه را روشن نگه می‌دارد. (درگزی) قربان پسر که یار پشت باباست. (بیرجندی) هیچ‌کس جای پسر را نمی‌گیرد: چغندر گوشت می‌شود ناپسری پسر نمی‌شود. (لارستانی) داماد، پسر نمی‌شود، شیره شکر. (شهمیرزادی)

پسر از هر جهت به پدر شباهت دارد: آن‌قدر دل‌ها خون شود، تا یک پسر شود مثل پدر. (دشتی) از آن پدر، این پسر. (سمنانی) پسر کو ندارد نشان از پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر. (فردوسی)

پسر بد به والدین بی‌توجه است: بین هفت پسر، مادر را گرگ درید. (رامسری) پدر از همسایه‌ها برای درو کردن یاور خبر می‌کند، پسر داس پنهان می‌کند. (آذری) پدر به فرزندش باغ می‌بخشد، اما پسر خوشه‌ای را از پدر دریغ می‌کند. (قشقایی) پسر که ناخلف افتد پدر چه کار کند؟ (از: شکورزاده)



شاید پدر و مادر پسر را نازپرورده و وابسته به خود کرده‌اند: ارث پدری پسر را لوس و بی‌تریبیت بار می‌آورد. (آذری) پسر سوگلی ته تغاری می‌شود و دختر سوگلی، دیوانه. (ترکمنی) اما زمان ازدواج پسر: برای پسرت هر وقت خواستی زن بگیر، دخترت را هر وقت توانستی شوهر بده. (از: شکورزاده)

پسر به دایی شباهت دارد: پسر به دایی خود می‌برد. (بختیاری) پسر خوب به دایی می‌رود و دختر خوب به عمه. (آذری) پسر مثل دایی‌اش می‌شود و دختر مثل خاله‌اش. (قشقایی) دو سوّم پسر به دایی‌اش می‌رود. (خوزستانی)

دختر جای مادر است و تمام خصلت‌های او را می‌پذیرد. از ویژگی‌ها و صفات خوب دختر، محبت دختر به پدر و مادر است: پسر چراغ روشن می‌کند، دختر به درد دل پدر و مادر می‌رسد. (دماوندی) چراغ پیغمبر را دخترش روشن نگه داشته. (آذری) دختر مثل بادام است، فرزندش مغز آن. (آذری) دختر وفایش از پسر بیشتر است. (بختیاری) از بیاض گردن دختر بوی بهشت می‌آید. (از: شکورزاده)

دختر باید حیا و وقار داشته باشد. حیا صفت ذاتی دختر است. نباید حرف بزند و بخندد و جایی رود: از جوب ندو که دختری، خنده نکن که دختری، یواش برو که دختری. (بیرجندی) اگر جارو حرف می‌زند، دختر هم حرف می‌زند. (سبزواری) دختر باید آن قدر از خانه بیرون برود که هاون می‌رود و آن قدر حرف بزند که دیوار حرف می‌زند. (اردستانی)

در مواردی دختر بر پسر ترجیح دارد: دختر باشعور از پسر بی‌شعور بهتر است. (خویی) یک دختر خوب، به صد پسر بد می‌ارزد. (لری)

خرج و جهیزیه و شیربهای دختران بسیار سنگین است و در امثال گلابیه خانواده را می‌شود دید چون جهیزیه دختر آبروی مادر است. (از: شکورزاده)

پس تا دختر را به گهواره انداختی، جهیزیه‌اش را بکش بیرون (آذری) و دختر بی‌جهاز، اشکنه بی‌پیاز، طالع بی‌نیاز. (قمی)

برای انتخاب دختر، مادر یا برادر را باید دید: به حاشیه‌اش نگاه کن و چلوارش را بخر، به مادر نگاه کن و دختر را بگیر. (قشقایی) دختر که نکوست، از برارش پیداست. (از: بهمنیاری) باید از خانواده هم سطح دختر داد و گرفت: از همه کس می‌توان دختر گرفت لیکن به همه کس نمی‌توان دختر داد. (از: شکورزاده) از خود پایین‌تر دختر بگیر، به بالاتر از خود دختر مده. (آذری)

دختر در روابط زناشویی باید با شوهر سازگار باشد: دختر باید با چادر به خانه شوهر برود و با کفن بیرون بیاید. (از: شکورزاده) دختر باید مانند سنگ زیرین آسیا باشد. (شهریابکی)

دختر صفات مادر را به ارث می‌برد: دختران اغلب خصوصیات فطری و اکتسابی مادر خود را به ارث می‌برند. دختر می‌خواهی به مادرش نگاه کن. (شهمیرزادی) دختر با شانه مادرش سرش را شانه می‌کند. (لری) چون تحت تربیت مادر است: دختر تا از مادر نبیند، نصیحت نمی‌پذیرد. (ترکمنی) دختر را از جایی بستان که مادرش کدبانو باشد. (بختیاری) سفره‌ای که مادر بیندازد دختر آن را جمع می‌کند. (سقزی) به همین دلیل جانشین و محرم مادر است: جای کفش جلوی در است، دختر هم جای مادر است. (خوافی) دختری که مادر داره، خوب شوهرداری می‌کند. (سوادکوهی)

مادر هم دائم از دخترش تعریف می‌کند: تعریف دختر را که می‌کند؟ مادرش و مشاطه‌اش. (شوشتری) والدین معمولاً تمام کارهای فرزندان را به دیده تحسین می‌بینند و از سرشت واقعی آن‌ها غافلند: مادر چه خبر داره که دختر چه هنر داره. (از: شکورزاده) مادر می‌گوید: «قربان چشمان انگوریت بروم.» دختر می‌گوید: «دلم انگور می‌خواهد.» (رامسری)

### برادر و خواهر

برادر، با جان برابر. (بیرجندی) برادر، نان روز قیامت است. (قشقایی) قدر برادر را برادر مرده می‌داند. (از: بهمنیاری) هیچ کس جای برادر را نمی‌گیرد:

## خانواده و روابط خانوادگی در ضرب‌المثل‌های فارسی ❖ ۱۴۷

برادر پیدا نمی‌شه، پسر و شوهر پیدا می‌شه. (سیستانی) البته برادر خوب است رفیق باشد. (از: شکورزاده) برادر هم دوست به. (قابوس‌نامه: ۱۳۹) برادری که دور باشد، همسایه نزدیک از او بهتر. (از: بهمنیاری) برادران هنگام تنگی شناخته می‌شوند. (خوزستانی) برادری از غصه برادری، صد چهل من نمک خورد و مرد. (ایلامی)

روابط برادر با اعضای خانواده خوب و برادرانه است. برادران اغلب پشت هم و جدایی‌ناپذیرند: برادر با برادر پشت می‌گیرد درخت با درخت رشد؛ برادر اگر گوشت برادرش را بخورد، استخوان‌هایش را نمی‌شکند. (قشقای) همدردی و هم‌پشتی برادران مثل زدن است: برادر باید سپر برادر باشد. (بختیاری) برادر برای روز تنگ است، اسلحه برای روز جنگ. (کرمانشاهی) برادر پول زیر بغلم است. (مازندرانی) برادر بی‌برادر، لنگه بارش افتاده‌است. (بختیاری) البته حساب و کتاب میان برادران هست: برادر جای برادر، معامله هم جای معامله. (گیلکی) برادری مان به جا، جو بده آلو زرد ببر. (از: شکورزاده)

اختلاف و دشمنی برادران زودگذر است و گاه وجود دارد: برادران جنگ (دعوا) کنند ابلهان باور کنند. (از: دهخدا) برادر که با برادر درآمیزد مایه دل درد است. (لری) برادر که به درد نخورد، گرگ او را بخورد. (سبزواری) گاه هم به خاطر مال دنیا برادر چشم برادر را در می‌آورد. (از: شکورزاده) جنگ برادران برای میراث است: برادری را ثابت کن بعد ادعای میراث کن. (همان) برادرم سلامت باشد، بزغاله خال‌دار مال تو. (آذری)

رابطه خواهر و برادر خوب است: برادر اگر خوب باشد، خواهر بدش را به همسری بگیر. (آذری) برادر به برادر، خواهر به خواهر. (بختیاری) خواهر در عرق پای برادر شریک است. (بیرجندی) برادر ملاک زیبایی و محاسن خواهر است: برادر را ببین، خواهر را بگیر. (از: شکورزاده) بهار از زمستان معلوم می‌شود، دختر از برادرش. (آذری، قشقای)

خواهر هم چون برادر عزیز است: سر خواهرت را نگه‌دار که زنت بچه مردمه. (شهر بابکی) خواهرت هم مثل وجودت گرامی است. (آذری) یک خواهر خوب به از صد برادر دیوانه است. (الیگودرزی) اما میان خواهران اغلب ناسازگاری است: رابطه خواهر و برادر خوب و صمیمی است و خواهر، چشم انتظار برادر است. (لری) خواهر را به برادرش ببین، کرباس را به کنارش. (قمی) خواهر که نکوست از برارش پیدا است. (از: کوچه) نه خواهر جای مادر را می‌گیرد و نه برادر جای بابا. (دزفولی)

اما خواهران رقیب هم هستند: خواهر، خواهر را نمی‌تواند گیس‌بلند ببیند، برادر برادر را پا دراز. (آذری) هفت برادر با پیراهنی زندگی می‌کنند، دو خواهر با دامنی نمی‌سازند. (کرمانجی) خواهری خواهر دیگرش را نصیحت می‌کند. (بختیاری)

### داماد و عروس، باجناق و جاری

در ادبیات عامه رابطه بین داماد و خانواده همسر چندان صمیمی به تصویر کشیده نشده است.

داماد، فامیل و دوست نمی‌شود و جای پسر را هم نمی‌گیرد: جگر غسل نمی‌شود، داماد هم پسر. (رامسری) داماد، پسر نمی‌شود. (آذری) داماد، پسر نمی‌شود، شیره شکر. (شهمیرزادی) نه پنیر قاتق نان (نان خورشته) است، نه داماد قوم و خویش. (نجف‌آبادی)

عروس باید خوشقدم باشد: عروس به قدم، چوپان به چوب‌دستی و همسایه به نفس. (لنجانی) ولی نباید از عروس تعریف کرد چون: عروس تعریفی شلخته از آب درمی‌آید (از: شکورزاده) و تعریف عروس را از مادر شوهر باید شنید. (مازندرانی)

روابط عروس با اعضای دیگر خانواده چندان تعریف ندارد. روابط مادرشوهر و عروس در مثل‌ها چندان خوشایند نیست. سیرجانی‌ها مثل می‌زنند که: «خوش به حال عروسی که مادرشوهر ندارد.» دسته‌هاون خانه که گم

## خانواده و روابط خانوادگی در ضرب‌المثل‌های فارسی ❖ ۱۴۹

بشود، یا پیش عروس است یا مادرشوهر. (از: کوچه) عروس آوردم قاتق نانم بشود، قاتل جانم شد. (اصفهانی) مادر شوهر بین دختر و عروس تفاوت قائل می‌شود: تا که دختر خوبم بیاید، عروس بدم مرا از زمین بلند می‌کند. (میانه‌ای) پس باید زیر نظر مادر شوهر باشد: دختر بی‌مادر نباشد، عروس بی‌مادرشوهر. (آذری) عروس به خاک مادرشوهر بزرگ می‌شود. (ملایری)

گاه مادر شوهر به عروس ظلم می‌کند: در عروس که زبان نیست، در مادرشوهر هم انصاف. (درگزی) اما در عوض پدرشوهر بسیار محبوب و هوادار عروس است: جان دلم پدرشوهر، اگر گذاشت مادرشوهر (کرمانی)

روابط باجناق‌ها در مثل‌های فارسی چندان مناسب نیست چنان که معروف است «ده تا باجناق را در باغی شغال کور خورد و هیچ کدام خبردار نشدند» یک گرگ کور، داخل تنور، هفت باجناق را خورده‌است. (سنگسری) با جناق اصلاً فامیل نمی‌شود: نه نان و پنیر غذا می‌شود، نه باجناق قوم و خویش. (تهرانی) زیان ماشین نمی‌شه، باجناق فامیل. (تهرانی) همیشه هم چنین نیست: آن کس گریه می‌کند که باجناق ندارد. (آذری) اما جاری‌ها گاه برای یکدیگر مؤثرند. جاری به جاری کار یاد می‌دهد، هوو به هوو راه رفتن. (آذری) جاری‌ها از هم زرنگی یاد می‌گیرند، هووها خودآرایی. (قشقایی) هوو هوو را خوشگل می‌کند، جاری جاری را کدبانو. (از: دهخدا) اما اغلب با هم ناسازگارند: بقچه دو تا هوو را می‌شود پهلوی هم پهن کرد، بقچه دو تا جاری را نمی‌شود. (از: شکورزاده) جاری جاری را نمی‌تواند ببیند، مادرشوهر جفتشان را. (تهرانی) شش تا هوو از یک در عبور می‌کنند ولی دو تا جاری رد نمی‌شوند. (درگزی)

### خاله و عمه

خاله جای مادر است: خاله، نصف مادر است (همدانی) خاله خوب مادرم است، حرفش را نزن که عارم است. (دماوندی) خاله هم مثل مادر الگو است:

نگاه به دست خاله کن، مثل خاله غریبه کن. (از: شکورزاده) ولی به عقیده برخی: خاله، ننه نمی‌شه، عمو، بابا. (همدانی)

خاله مهربان و صمیمی است: از خاله جان می‌خواهم، اگر داد خاله‌مان است اگر نداد باز هم خاله‌مان است. (آذری) نه تنها خاله که پسرخاله هم صمیمی است و پسرخاله شدن کنایه از دوستی و رفاقت است؛ چنان که می‌گویند: «چای دوّم را نخورده پسر خاله می‌شه» (تهرانی) گاه پسرخاله نشان فامیل دور است: پسر خاله دسته دیزی، همسایه نجّار دهشان است. (همان)

خانه خاله هم مثل خود خاله و پسرخاله دوست‌داشتنی است: خیال می‌کند این جا خانه خاله است. (از: شکورزاده) به بهانه داسغاله، رفتن خانه خاله. (از: بهمیناری) خانه خاله کماچه، به ما چه. (شهرباکی) یکی گفت: «خانه خاله گردو بسیاره.» دیگری گفت: «شماره در کنارشه.» (همان) حتی «بچه حلال‌زاده یا به خاله‌اش می‌رود یا به خالوش» (تهرانی)

در ادبیات شفاهی با تمام این تعاریف و تفاسیر از خاله هم مثل عمه گلایه‌مندی دیده می‌شود که او را فقط برای روز بد و ناخوشی می‌خواهند: «تا آه و ناله، دنبال خاله، وقت ساز و نقاره خاله خبر نداره» (مازندرانی) هرچه نخاله است، مال خاله است. (همان) موقع نقل و نواله نه عمّه هست و نه خاله، موقع گریه و زاری، برید عمّه و خاله بیارید. (شیرازی)

بازتاب عمّه از خاله در امثال کمتر است. عمّه هم مثل خاله خوب است و مهربان اما نه به صمیمیت خاله. عمّه را که داری انگار همه چیز داری. (بختیاری) پسر خوب به دایی می‌رود و دختر خوب به عمّه. (آذری) حلال‌زاده یا به دایی‌اش می‌رود یا به عمّه‌اش. (سمنانی) عمّه همواره دلسوز برادرزاده است: «اگر تو مادری من عمّه هستم» (از: دهخدا) ولی هیچ کس جای مادر را نمی‌گیرد: اگر تو عمّه‌ای، من مادر هستم. (از: شکورزاده)

گاه عروس عمّه شدن خوب است: هر که عروس عمّه شد، سرخ و سفید و پنبه شد. (کاشانی) عروس عمّه می‌شود، طلا تو پنبه می‌شود. (رفسنجانی) و گاه بد: هر که عروس عمّه است، دائم به رویش طعنه است. (بختیاری)



## دایی و عمو

روی هم رفته عمو عزیز است و جای پدر را می‌گیرد: عمو نیمی از پدر بُود (تاریخ طبری: ۱۳۸). مثل شیر، عمو دارم دیگر چه غم دارم. (آذری) بچه حلال‌زاده هم یا به عمو می‌رود یا به دایی. (از: کوچه) اما عمو وقتی عزیز است که دست بده و باز داشته باشد: آن‌کس مرا عموست که خوراکم به پای اوست. (از: شکورزاده) ولی نه عمو بابا می‌شود، نه خاله ننه. (زرقانی) جایی که پدر می‌شود عمو نمی‌شود. (آملی) خاله مادر نمی‌شود و عمو پدر. (خویی) عمو محبوب‌تر از دایی است: «دایی دور است و عمو نزدیک» یا «دایی خالی، عمو والی» (خوزستانی) ولی: «نه عمو بابا می‌شه و نه عمه ننه» (زرقانی) فقط گاهی گفته می‌شود که: «الولد الچموش یشبه به عموش!» (از: شکورزاده) دعوای عمو و عموزاده خانوادگی است: ما عمو و عموزاده هستیم به تو چه که در کار ما دخالت می‌کنی؟ (سیستانی)

آنقدر دایی و خواهرزاده صمیمی هستند که آنها را مثل می‌زنند: مثل مال دایی و خواهرزاده (بختیاری) و اگر به بچه رو بدهی می‌گویند: «دایی دایی کلاهد را چند خریدی؟» (مازندرانی) آق‌دایی برای خواهرزاده محلّ اتکاست و روابط و مناسبات خوبی دارند و اصلاً «بچه هفت رگش به دایی می‌رود» (سوادکوهی) حتی «فرزند حلال‌زاده از دایی ارث می‌برد» (مازندرانی) پسر مثل دایی‌اش می‌شود و دختر مثل خاله‌اش. (قشقایی)

بعضی هم دایی را برای سوء استفاده می‌خواهند: به این خاطر گویمت دایی که در توبره را برایم نگه داری. (کردی) سر جالیز دایی دوست می‌گیرد. (شهمیرزادی) مال دایی و خواهرزاده تقسیم‌نشدنی است. (بختیاری) خواهرزاده در این خیال است که دایی بهترین بره را به او می‌دهد و دایی در این اندیشه است که خواهرزاده‌ام گله‌ام را مجانی چوپانی می‌کند. (بویراحمادی) بی‌خبر از این که: آسیای دایی دو مزد دارد. (کرمانجی)

اما تفاوت عمو و دایی: با دایی به باغ برو، با عمو به کوه. (آذری) ولی هیچ‌کس نباید تنها متکی به این دو باشد که: هرکس در انتظار دایی و عمو باشد، غروب بی‌نان و شب بی‌دوغ است. (کردی)

### جمع‌بندی

مطالعه ضرب‌المثل‌های هر ملت به خوبی می‌تواند خلیات، عادات خوب و بد، فکر و اندیشه، حساسیت‌ها و یا علایق مردمان را نشان دهد. محمد طیب عثمان در مورد کارکردهای اجتماعی امثال می‌نویسد: «ضرب‌المثل‌ها از نظر کارکرد اجتماعی مانند عرف جامعه، بیانگر رفتار بهنجار و ارزش‌های اجتماعی هستند که مردم آن‌ها را پذیرفته‌اند. با وجود این، ضرب‌المثل‌ها، قوانین اجتماعی به شمار نمی‌روند. ضرب‌المثل‌ها صرفاً بیانگر کنش‌های رفتاری و ارزش‌های اجتماعی خاص مورد قبول جامعه‌اند؛ از این‌رو، ضرب‌المثل با توجه به مفهومی که دارد می‌تواند اثر ضرب‌المثل دیگر را خنثی کند، ضرب‌المثل‌های هر جامعه در عمل، رفتارهای بهنجار آن را نشان می‌دهد و معرف جهان‌بینی و بینش هر جامعه‌اند.» (عثمان، ۱۳۷۱: ۷۰-۷۱)

بررسی امثال فارسی نشان می‌دهد خانواده و بستگان نزدیک جایگاه ویژه‌ای در ضرب‌المثل‌ها دارند. بیشترین امثال خانواده متعلق به زن در نقش همسر، سپس زن در نقش مادر است. این موضوع نشان از اهمیت نقش زن در خانواده دارد. در مثل‌ها، رکن خانواده، زن است. زن در امثال، ستون زندگی، مدیر خانه، مایه سلامت و شادابی، دلارام و راحت روح همسرش است. اگرچه گاهی در مثل‌ها با چهره منفی زن روبرو می‌شویم. اما جایگاه مادر بسیار بلند است. پدر نیز از هر جهت انتقال‌دهنده صفات به فرزندان است. آنچه از مثل‌ها برمی‌آید احترام به پدر و مادر است که لازم و ضروری است.

همچنین پسردوستی در فرهنگ جامعه ریشه دوانده است. پسر از هر جهت به پدر شباهت دارد و دختر جای مادر است و تمام خصلت‌های او را می‌پذیرد. از ویژگی‌ها و صفات خوب دختر محبت دختر به پدر و مادر است.



## منابع

منابع زیر برای تدوین کتاب نگارنده مورد استفاده واقع شده‌اند:

۱. ابریشمی، احمد (۱۳۷۰) فرهنگ نوین مثل‌های رایج در کرمان، تهران: زیور.
۲. امینی، امیرقلی (۱۳۵۰-۱۳۵۳) فرهنگ عوام، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۳. ایزدیناه، حمید (۱۳۶۲) داستان‌ها و زبانزدهای لری، تهران: بنیاد نیشابور.
۴. بهمنیار، احمد (۱۳۸۱) داستان‌نامه بهمنیاری، چ ۳، تهران: دان.
۵. پاینده، محمود (۱۳۷۴) فرهنگ مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم، تهران: سروش.
۶. حافظ شیرازی (۱۳۸۰) دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوار.
۷. حسینی، علی‌اکبر (۱۳۷۸) نامه داستان، به کوشش رحیم چاووش اکبری، تهران: زوار.
۸. خضرابی، امین (۱۳۸۲) فرهنگنامه امثال و حکم ایرانی، شیراز: نوید شیراز.
۹. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳) امثال و حکم، تهران: امیرکبیر.
۱۰. ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۹) فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی، ۲ جلد، تهران: معین.
۱۱. ساروخانی، باقر (۱۳۷۵) دائرةالمعارف علوم اجتماعی، تهران: کیهان.
۱۲. سعدی شیرازی (۱۳۶۸) گلستان، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۱۳. شاملو، احمد (۱۳۵۷-۱۳۷۲) کتاب کوچه، (۱۱ جلد)، تهران: مازیار.
۱۴. شکورزاده، ابراهیم (۱۳۸۲) دوازده هزار مثل فارسی، مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۵. شهری، جعفر (۱۳۷۰) قند و نمک، تهران: اسماعیلیان.

۱۶. عثمان، محمد طیب (۱۳۷۱) راهنمای گردآوری سنت‌های شفاهی، ترجمه عطاالله رهبر، تهران: آناهیتا.
۱۷. فردوسی (۱۳۶۵) شاهنامه، به تصحیح ژول مول، تهران: کتاب‌های جیبی.
۱۸. کوتنایی، محمدجواد و دیگران (۱۳۸۰) ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌های مازندران، تهران: اشاره.
۱۹. گروسین، هادی (۱۳۷۰) واژه‌نامه همدانی، همدان: مسلم.
۲۰. هبله‌رودی، محمدعلی (۱۳۲۴) مجمع‌الامثال، ویراسته صادق کیا، تهران: فرهنگ و هنر.
۲۱. هبله‌رودی، محمدعلی (۱۳۴۰) جامع‌التمثیل، تهران: علمی.

